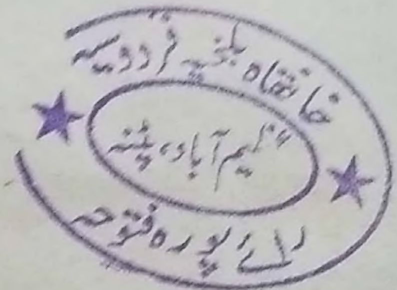
26

٥٧ ملفوظ الصفر از شیخ شرف الدین احمد قدس سره



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی رسوله محمد وآله اجمعین

وقت پاک بندگی مخدوم عظمه الله صفر ختم الله بالخیر والظفر بست سیوم ماه شب یکشنبه

اثنی ستین سبعمائة سعادت خاکبوس آستانه علیا ودولت دیدار بعد از شش ماه و

شانزده روز که در سفر فیروز گذشته بود بعد از نماز شام بین العشائین حاصل آمد

الحمد لله علی ذلک چون این بیچاره بدولت زمین بوس خوندکار مشفق و پیر بزرگوار مخدوم

جهان عظمه الله ومتع الله المسلمین بطول بقائه مشرف شد چند سخن ازین بیچاره

از تشویش خلق فرو دست که از جهت لشکر قاهر فیروز شاه خلد الله ملکه بود بپرسید

و بر لفظ مبارک راند که بلا انیزمان در خانه برد بیچاره سر بر زمین آورد و در خانه آمد

مخدوم

صفر ختم الله بالخیر والظفر بست سیوم ٢٣ روز یکشنبه سعادت آستانه بوسی حاصل آمد
بندگی مخدوم عظمه الله دران روز جانب لب آب بدولت بیرون آمده بودند و یاران
و مریدان و بندگان بیشتر برابر بودند و دیوان خواجه عطار رح برابر بود بیچاره خواندن
اشارت شد میخواند تا به بیتی رسید که مضمون آن این بود کسی که بیاد دوست زنده است
اورا موت نیست بندگی مخدوم عظمه الله بر لفظ مبارک راند موت کسی راست که
حیات او بر یاد حق نیست کسی را که حیات او بر یاد حق است اورا موت و فوت نیست
بزرگان گفته اند نزدیک عوام حیات بوجود روح باشد و موت بزوال آن و این
حیات و موت صفر است اما نزدیک خواص حیات مقطوعات موت بود و هو صفه آن
حیات باشد هر که بدو زنده است از چیزها دیگر مرده است من اراد ان ینظر الی
میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه سر این است بعده گفت این حدیث
که الا ان اولیاء الله لا یموتون بل ینتقلون من دار الی دار در حق این چنین
کسان است و با ایشان ملک الموت را کاری نیست و این مصرعه بر زبان گوهرفشان
خود از ابی ذات است ع کانجا ملک الموت نگنجد هرگز و فرمودند نقل است که خواجه

دیوان عطار

ابو تراب نخشبی رح در بادیه ایستاده جان بحق تسلیم کرده است وهمچنان با غایت ایستاده

مانده است چنانکه درحال حیوة مسافران چون دران بادیه میرسند از دور زیارت میکنند مهابت

چندان است که کسی گرد ان گشتن نمیتواند باز بیچاره خواندن گرفت تا بدین بیت رسید که

معنی آن بیت این بود که کسی که عیب دیگران می بیند او از عیب خود غافل است نظر بر

عیب خود ندارد بندگی مخدوم عظمه الله بر لفظ مبارک خود راندکه خود بر عیب مطلع نشود

دیگر برا عیب دیگری نظر می افتد پیری و مریدی ازینجاست زیراکه چون اطلاع بر عیب اوست

تا او را از ان عیب برون آرد و بکمالات موصوف گرداند اما اگر خودی خود سالها مشغول

شود تا عیوب نفس خود خودی خود دور کند نتواند مگر خود را پیش پیر افگند که او را نظر بر عیب

افتد انرا او دور کند ازینجاست الشیخ في قومه کالنبي في امته امت بي پیغامبر تواند

که در راه دین رود و قوم تواند که بی شیخ و مقتدا درین راه رود آن محال پس این هم محال

اگرچه گویند که فیض منقطع نیست لانه نادرا وانیک بر پیران تعلق کرده اند و بکمالات

رسیده اند این معاینه مشاهده است و جریان سنت الهی نیز برین یافته اند صفر ختم الله بالخیر و الظفر

روز دوشنبه بیست چهارم ماه مذکور سعادت آستانه بوسی حاصل آمد خواجه نصیر الدین دیوالی و مولانا

نظام الدین

بیت قاسم گیلانی ... اطلاع پیر بر ... الله

... ماه صفر ... ولد نصیر الدین دیوالی مولانا نظام الدین ... حاضر بودند

اگر یکی را غلامی است کافر چنانکه در زمین ما حمیاران افتاده اند اگر بمرد خواجه بر مردن او
حرفی و تاسف میکند به بینند اگر از جهت انقطاع آن نفع است که از وی بدو می رسید
ازین تاسف بر مردن باکی نباشد پس این محبت ایشان از جهت دیگر است نه از جهت ایشان درین
میان مولانا نظام الدین دام تقواه عرضداشت که نص کتاب برین جمله است که لا یتخذ المومنون
الکافرین اولیاء فرمود نهی هم دران صورت است که محبت نمودن با ایشان بعینه است و لهذا اگر
کافری مسلمان میشود و مادر و پدر او کافر اند از جهت طبع که مادر و پدر است دوست میدارد نه از
جهت ایشان که کافر اند باکی نیست پس معلوم شد که جائیکه از جهت دیگر است باکی نبود نه این
محبت رو نمود محبت آن چه بود که در بستان ابو اللیث رحمة الله علیه آورده است از اصحابی در میان انواع محبت
و عداوت دران میان یکی این است من البغضه فی الله و احسنه لیقتضی یعنی البغضه لاجل کفره
و احسنه لاجل محبته لهذا در آخر آیة استثنا کرده است که الا ان تتقوا منهم تقیة مگر بترسند از ایشان
پس معلوم شد که از جهت دیگر بود و این تقیه را در تفسیر امام زاهد آورده است که بزبان بود
نه بدل پس محبت مومن را با کافر بزبان است نه بدل و آن هم از جهت دیگر بود که لا باس
للمسلم و این بعینه در بستان آورده لا باس للمسلم و اذا کانت له قرابت من اهل الذمه ان یهدی الیها
دیگر هم که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر خاله خود که در مله بود کافره کنیزکی هدیه فرستاده اند بربیع الاول
۲۸ بست هشتم ماه سنه مذکور سعادت آستانه بوسی حاصل آمد که فواید بندگی مخدوم عظمه الله در باب تفکر میفرمود که بیچاره
در محل سگی خود باز یافت تا بدین حرف رسید که التفکر مرآة یری العبد فیها حسناته و سیاته فرمود اگر
کسی خواهد که حسنات و سیات خود را ببیند در آئینه تفکر نگاه کند اینچنین خریست درین محل شیخ
تفکر

عز الدین

معز الدین اغاز کرد که اینچنین خیری تفکر است فرمود که اگر توفیق یار شود بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که توفیق
مقارن فعل اوست همین که بنده قصد کاری میکند توفیق مقارن فعل او میشود ازین سخن عوام گستاخ میشوند
همین گویند که اگر توفیق باشد انگاه بکنیم تو از کجا دانی که توفیق نیست پیش ازانکه در کار مشغول شوی از کجا
معلوم شود که توفیق یابم یا نه یابم این قول موافق جبریان است استطاعت بر سه نوع است یکی استطاعت
اعمال است دیگر استطاعت افعال و دیگر استطاعت احوال استطاعت اعمال انکه زاد و راحله و استطاعت
افعال چنانکه اعضای سلیم صالح مر اعمال را این مقدم است بر فعل حسا و حکما و استطاعت احوال آن همت و قوت
بر فعل و این مقدم کنند بر فعل و نه موخر از فعل مقارن فعل است بعده فرمود که این دو چیز است یکی توفیق و دوم
خذلان معنی توفیق انست که حق تعالی بنده را از کاری خیر گرداند و معنی خذلان اینست الخذل و الخذلان
خوار فرو گذاشتن پس هر که در خود کاری خیری یابد بداند که حق سبحانه تعالی مرا از کاری خیر گردانیده است
و هر کرا از کار بد گردانیده اند او را بدبختی است که او خوار فرو گذاشته اند بندگی مخدوم عظمه الله
چون برین حرف رسید بر لفظ مبارک راندند که سعادت و شقاوت هم از بجا میدانند ذکری در نیت
افتاده بود بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که اگر مومن را فی الحال خیری نباشد باید که نیت خیرات
و حسنات کند تا اگر ثواب فعل نیابد ثواب نیت یابد بیچاره عرضداشت که صدق و کذب نیت در خود
چگونه داند فرمود عظمه الله اگر در دل تقاضای فعل و بر نا رسیدن بران فعل قلقی و حسرتی می یابد بداند که نیت
صادق است و اگر نه بداند که دروغ بود درین میان سید حسین از قرابتان میران ولی علیه الرحمه در مجلس
شریف حاضر بودند عرضداشت که اگر مردی نیت خیری کرد چون بران قادر شد از ان فعل مقرون نگردانید

صدقه میدهند و من از دنیاوی چیزی ندارم که صدقه دهم میگویم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
پیغامبر گفت علیه السلام عند الله یا امامه این بهتر از یک نبر این زر که مسکینان را صدقه میدهی از ابوهریره رضی الله عنه
روایت میکنند که گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر گفتن بر من دوست تر از هر چه آفتاب بر وی تابد
ربیع الاخر نوزدهم ماه روز جمعه سنه مذکور سعادت آستانه بوسی حاصل آمد ذکری در کشتن و مردن دیوان افتاده بود بندگی
مخدوم عظمه الله فرمود که روایت برین است که دیوان را حیات تا قیامت باشد پس اگر جایی کسی شنیده باشد که دیوان
را کشته اند از همچنین خواهد بود که او را اسیر کرده اند و ضعیف گردانیده پس از روی معنی گوی کشتند بعد از آن
فرمود که دیوان در عالم چندان اند اگر حفظه با هر یکی نبودندی در زمان تاراج میکردند شهاب الدین شادی شحنه
در مجلس لطیف حاضر بود عرضداشت دیوان را زادن هست فرمود که خیر توالد و تناسل میان ایشان نیست حق سبحانه تعالی
این بقدرت خود همچنان می آفریند اما شیطان را ای آنکه چون می خواهد که خوانان بسیار شوند
یک ران بر ران دیگر میساید فرزندان بیرون آیند و هر یکی را بکاری نصب میکند و بر هر طایفه سر راه میکند
برای آنکه نگرداند خود بر جای خود میباشد و بهرزه نمی جنبد باز آنکه فرزندان بازمیگردند از هر یکی می پرسد که تو چه کردی
اگر میگوید که میان دو کس جنگ و خصومت افگندم نمی پسندد میگوید چیزی نکردی و اگر از فرزندان او کسی گوید
که من میان زن و شوهر آمدم میان ایشان جنگ و خصومت افگندم تا میان ایشان بکدیگر طلاق واقع شود او تحسین میکند
و میگوید که تو کاری کردی و استحسان میکند که حرامزادگان بسیار خواهند شد باز شهاب الدین شادی شحنه عرضداشت
که میان دیوان مسلمان هم هستند فرمود که یک دیو مسلمان شده است در کتابها طلب کردیم دیدیم که روایت برین است
که یک دیو مسلمان شده است دیگر جایی مرویست الله اعلم و آن یک دیو همان دیو است که چون هدهد از سلیمان پیغامبر صلوات الله علیه
غائب شده بود بازگشت هدهد را پیش آوردند پرسیدند که تو کجا غائب شده بودی او گفت یا نبی الله من جایی
رفته بودم که پیغامبر خدای آن شهر را نمی داند و پادشاه آن شهر را نمی داند نام شهر سبا است و پادشاه زنی است
و نام بلقیس او را تختی بدین صفت چون مهتر سلیمان علیه السلام از وی آن بشنید خوش شد [illegible] از آن غایت
که مکتوب مهتر سلیمان عزم نبشته اند که بیاید و مسلمان شود و اگر نه لشکر نامزد کرده آید تا او را اسیر کرده بیارند
مسلمان شود او بر حکم فرمان روان شده چون خبر آمدن وی به سلیمان پیغامبر رسید دیوی را حاضر کرده

در نیست و لهذا انبیا تنام عیناي ولا تنام قلبي بهرین شاهد است بر دلي که خواب را گذر نبود غفلت بران دل
از کجا بود و ایشان همه وقت منتظر وحي میباشند احکام از حق میگیرند بخلق میرسانند اما انبیا را صلواة الله علیهم
زود جهتین هم میگویند که یکطرف بخلق میرسانند برایشان غفلت نیاید مگر آن غفلت که نه مذموم است و نه محمود است
چنانکه غفلت را از قصها گذشته چنانکه پیغمبر ما را فرمان شد در قصه یوسف پیغامبر ع م و ان کنت من قبله لمن الغافلین
در تفسیر این ایه کرده است نگر تا بدین غفلت مصطفی صلی الله علیه و سلم عیب ثابت نکنی که وی از قصه انبیا بیخبر بود
فرمان آن شناخت بر هر که غافل نبوده است و این غفلت اینجا نه ستوده است و نه نکوهیده و غفلت سه گونه است
یکی نکوهیده چنانکه در دین کافر خبر داد یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون دیگر غفلتی است
ستوده چنانکه در قصه عایشه رضی الله عنها خبر داد ان الذین یرمون المحصنات الغافلات از کار بیخبران
از بدکاری و دیگر نه ستوده و نه نکوهیده چنانکه در حق مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت ان کنت من قبله لمن الغافلین
و ایشان را همه وقت مزید است جایز نیست همه وقت در ترقی و در مزید اند تا برای این معنی در ذلات انبیا الحجتها است
باز نگر داینده انگشتری از کجا بود قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا فرمود که عتاب بر ایشان از بهر بزرگی
مرتبه و بلندی منزلت است و زجر است در حق دیگران که بگذاریم تا غره نگردند و ایمن نباشند و عذر خواستن و استغفار
کردن بیاموزند بیچاره صورت عتاب التماس نمود فرمود که صورت عتاب آنست که کاری از جهت محبت مر محب را
کردنی باشد از جهت او در آن تقصیر رود اکنون از جهت ناکردن محبوب عذابی و عقوبتی بر وی نرانند اما نماید و یاد
دهاند که این چنین کاری بایست کرد نکردی تا عتاب ایشان را شادی هاست و فرحت هاست زیرا چه عتاب است از
احکام محبت است اول با کسی محبت بعده عتاب چون عتاب آمد معلوم شد که محبت باقی است شعر اذا ذهب
العتاب فلیس ود و یبقی الود ما بقي العتاب ذ دراکه مهتر ادم صلواة علیه را ذلت پیش آمد دیدند که هر
جانوری که ایشان را دلالت کرده بود باز منسوخ شده از هیئت خود بگشت هم چنین بر همه چیزی چیزی برانند
بوده در مهتر ادم خوف اثر کرد نباید که بر من هم چیزی برانند بدین خوف بودند که این عتاب آمد الم انهکما عن
تلکما الشجره بعد از آنکه عتاب آمد خوش شدند دانستند که محبت است ظاهر مهتر ادم بظاهر عتاب و ملامت گویان
و باطن ادم ع بظاهر محبت نازان اگر از دوستان عتاب باز گیرند طاقت ندارند اینجا دو خبر است یکی آنکه از حق تعالی

غفلت سه گونه است

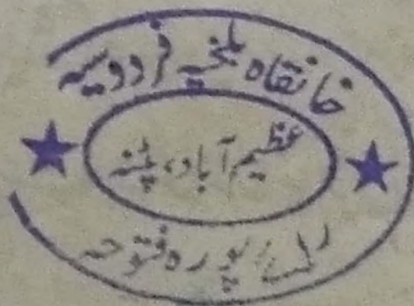
ومعرفت دادن مکافات عمل نیت محض فضل است بعده گفت
خواجه یحیی معاذ رحمة الله گوید اگر عارفان بدانند که فردا پروردگار خویش
بخواهند دیدار غم و حسرت ایشان را واز سلطان العارفین قدس الله
سره العزیز نقل است اگر خداوند عزوجل در بهشت دیدار از من باز دارد
چندانی فریاد کنم که دوزخیان را بر من رحم آید بعده ذکرے درین افتاد
که باوجود لذت دیدار فردا محبان حق به نعمت بهشت پردازند یا نه بندگی
مخدوم عظمه الله فرمود که از خودی خود نپردازند لاجل الجنة فرمان شود ملایکه
را تا بسلاسل نور ایشان را سوی بهشت بکشند بعده ملایکه سلاسل نور
درگردن های ایشان کنند برای سلاسل نور سوی بهشت کشند والله

اعلم بالصواب

تمن

الحمد لله که کتاب ملفوظ الصفر قدوة العارفین آقائی ما علانی ما مولائی کاینات حضرت مخدوم جهان
قدس الله سره العزیز بتاریخ چهارم شعبان روز سه شنبه ۱۳۱۱ سیزده صد یازده هجری
باتمام رسید بدست جناب سیده محمد المعروف جان و امل گنهگار محمد ابراهیم فردوسی باتمام رسید
حسب الحکم حضرت شیخ و مرشد و مولائی و ملجائے و ماوائی دامت برکاتهم علینا

مملوکہ خانقاہ بلخیہ فردوسیہ
رائے پورہ فتوحہ پٹنہ
فقیر ابصار بلخی فردوسی



26